

# روشنفکران روسیه واوضاع و احوال جدید

تانکر دگولنیپولسکی<sup>۱</sup>

قهرمانان دوران کودکی نسل پیشین روسیه در برخورد با واقعیت خشن زندگی در اندهان عمومی ارزش خود را از دست دادند. چاپایف، قهرمان جنگ داخلی، همانند دبیران کل حزب کمونیست، قهرمان جوکها و لطایف گردید. نظامی جوان که دستورات نظامی را در افغانستان درست اجرا می‌کرد، قربانی سیاست جانیتکارانه شد. وقتی که جامعه با اهداف جنگ همفکر نیست، قهرمانی در این جنگ ارزشی ندارد. جامعه روسیه دستخوش مسئله‌ای شد که در آمریکا در دوران جنگ ویتنام مطرح بود. فرق این است که در چین، سربازان روسی به خودی‌ها تیراندازی می‌کردند. عواقب جنگ چین برای جامعه روسیه خیلی سخت‌تر خواهد بود؛ زیرا که این جنگ از نظر ایدئولوژیکی تأمین نشده بود. البته، نمی‌توان گفت که تأمین ایدئولوژیکی در چین به‌طور کلی وجود نداشت.

واقعاً، قهرمانان ما چرا ناپدید شده‌اند؟ این ناله کسی که برای دوران گذشته احساس دلتنگی می‌کند، نیست؛ سؤال من سرشت دیگری دارد. در کشوری که مردمش از مسئله پول و وضع نابسامان اقتصادی خسته شدند و همه در این مورد بحث می‌کنند و لولاینکه از این موضوع سردر نمی‌آورند، این سؤال اهمیت پیدا می‌کند که مقامات حاکم می‌خواهند از ما چه چیزی درست کنند؟ منظورم از «مقامات حاکم»، رهبران واقعی و پولدار کشور هستند، از جمله رسانه‌های گروهی الکترونیکی که حکم کلید در اخلاق را دارند.

در عین حال، به ما، مردم ساده‌دل، تلقین می‌کنند که این رسانه‌های گروهی مستقل و غیروابسته می‌باشند. مستقل از چه کسی و چه چیزی؟ یعنی به آنها پول می‌دهند ولی در زندگی هیأت تحریریه دخالت نمی‌کنند؟ حتی آمریکایی پولدار می‌داند که صبحانه مجانی وجود ندارد.

۱. تانکر دگولنیپولسکی، مؤسس «روزنامه بین‌المللی»، چاپ مسکو و روزنامه‌نگار است.

در رابطه با آمریکا هم باید گفت که در این کشور مرتباً از سوی روشنفکران سؤال می‌شود که «قهرمانان ما چه شده‌اند؟» این مسئله اخلاقی است که در بافت یک نوع ذهنیت قرار دارد. درست است که اخلاق آنها با معنویت روسی سازگار نیست. در تاریخ کشورگشایی‌های ما خشونت کم‌تر از آمریکا نبود؛ ولی این صحنه‌های تاریخی به صفحات کتابچه‌های پُرتیراژ ارزان و به صفحه‌آبی تلویزیون به صورت «وسترن» انتقال نیافته است. من معتقدم که فرق اساسی در وجود دو اخلاق و دو اصل زیبایی‌شناسی نهفته است.

اخیراً آمریکا دوباره به یاد قهرمانان و اخلاق افتاد. «باب‌دال»، نامزد مقام ریاست جمهوری این موضوع را به یاد آمریکا آورد. وی در سخنان خود در برابر انتخاب‌کنندگان گفت: «اکنون همه درباره‌ی اوضاع اقتصادی صحبت می‌کنند؛ ولی باید درباره‌ی وضعیت اخلاق عمومی بحث نمود».

اکنون که روشنفکران روسیه به دنبال «اندیشه» (از کلمه «ایدئولوژی») که اینجا مناسب‌تر است، می‌ترسند (افتاده‌اند، ممکن است وقت آن رسیده باشد که درباره‌ی ارتباط بین اخلاق ما و قهرمانان به‌عنوان تبلور این اخلاق به صورت شخصی، فکر کنیم. در گذشته، بشریت بر روی تعبیر اسطوره‌ای قهرمانی پرورش می‌یافت. آباد کردن «یونگی دنیا» موجب پیدایش قهرمان به صورت شکارچی، چوب‌بُر و پیشاهنگ شده است. در اوایل قرن جاری کارفرمای نوظهور قهرمان جدیدی شد. قهرمان جدید آمریکایی، «انسان خودساخته»، پسری که کفش مردم را واکس می‌زد و سپس میلیونر شد، است.

اما در قساره‌ی دیگر شخصیت‌های واقعاً موجود اسطوره‌ای می‌شدند: معدنچی الکسی استاخانوف، دختری به نام مملکت که بیشتر از همه پنبه جمع می‌کرد، سرباز مرزبان به نام کاراتسوپا. هرچند که چهره‌های آنها را «صیقل می‌زدند»، با این حال این افراد با تاروپود ملت ارتباط طبیعی داشتند و مردم حاضر بودند از آنها الگو بگیرند.

در زمان جنگ کبیر میهنی روسیه قهرمانان عادل و شجاع جنگی، مدافعین وطن به‌وجود آمدند. اما غیراز سربازان و ژنرالها، قهرمانان شناخته نشده‌ای بودند، از جمله دانشمندان، کارگران، دهقانان و شهروندان شهرهایی که در محاصره هم تسلیم نمی‌شدند. دستگاه تبلیغاتی آن زمان بسیار کارآمد بود: حتی شجاعتهای کوچک افراد بزرگ و کوچک به تمام کشور ابلاغ می‌شد. متأسفانه، این فعالیت به نفع ایدئولوژی تخیلی بود.

ولی قهرمانان دوران کودکی نسل پیشین روسیه در برخورد با واقعیت خشن زندگی در اذهان عمومی ارزش خود را از دست دادند. چاپایف، قهرمان جنگ داخلی، همانند دبیران کل حزب کمونیست، قهرمان جوکها و لطایف گردید.

نظامی جوان که دستورات نظامی را در افغانستان درست اجرا می‌کرد، قربانی سیاست جنایتکارانه شد. وقتی که جامعه با اهداف جنگ همفکر نیست، قهرمانی در این جنگ ارزشی ندارد. جامعه روسیه دستخوش مسئله‌ای شد که در آمریکا در دوران جنگ ویتنام مطرح بود. فرق این است که در چین، سربازان روسی به خودی‌ها تیراندازی می‌کردند. عواقب جنگ چین برای جامعه روسیه خیلی سخت‌تر خواهد بود؛ زیرا که این جنگ از نظر ایدئولوژیکی تأمین نشده بود. البته، نمی‌توان گفت که تأمین ایدئولوژیکی در چین به‌طور کلی وجود نداشت.

ما به نسل جوان خود چه اندیشه‌هایی تلقین می‌کنیم؟ اصل «غرب وحشی» مبنی بر اینکه «کسی که اول شلیک می‌کند، بیشتر می‌خندد؟» حتماً آنچه را که آل‌کاپون تکرار می‌کرد از یاد نبرده‌اند: «اگر من قانون را نقض می‌کنم، سفارش‌دهندگان من از محافل معتبر به همان اندازه مقصرند. وقتی که من الکل می‌فروشم، این را قاچاق می‌گویند. وقتی که آنها الکل را روی سینی‌های نقره‌ای سرو می‌کنند، این را مهمان‌نوازی اعلام می‌کنند. مرا باجگیر محسوب می‌کنند ولی من فقط تاجر».

گفتگوهای روشنفکران کشور روسیه دربارهٔ اندیشهٔ روسی در شرایطی که فیلمهای سادیستی خارجی اذهان نوجوانان، آیندهٔ روسیه، را مسموم می‌کنند، عجیب و نابجا به‌نظر می‌رسند. می‌گویند که در روسیه سرویس حمایت از مصرف‌کنندگان کالاها خوب کار می‌کند. شاید از حقوق مصرف‌کنندهٔ فرهنگ نیز حمایت کنیم؟ تازه ما در این زمینه پیشقدم نخواهیم شد.

لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۸۲ در یونسکو کنفرانسی برگزار شد که ژاک لانگ، وزیر فرهنگ وقت فرانسه، در آن گفت: «ملل اروپا و قاره‌های دیگر تحت تأثیر برنامه‌های کلیشه‌ای و استاندارد شده قرار می‌گیرند. این برنامه‌ها فرهنگهای ملی را یکسان کرده و به ما یک مدل مشخص زندگی تحمیل می‌کنند. باید رک و راست گفت که هرچند که این امپریالیسم مالی و معنوی به تصرف اراضی دیگران معطوف نیست، اذهان مردم و شیوهٔ تفکر آنها به اسارت آن درمی‌آید».

راستش را بخواهید، من حاضر نیستم سازندگان سریالهای «دالاس» و امثال آنها را متهم کنم. دوست نداری - نخر! انتقاد من بیشتر از ریاست کمپانی‌های تلویزیونی وابسته و غیروابسته است. درست است که پول تنها وسیلهٔ تأمین فعالیت این شبکه‌ها است؛ اما چه‌طور می‌توان این وضع را با مسئولیت مدنی تحویل‌دهندهٔ کالای پوسیده به بازار روسی سازش داد؟ آنها در تولید برنامه‌های خود دقت و مسئولیت بیشتری به خرج می‌دهند تا در برنامه‌هایی که از خارج وارد می‌کنند.

حرفشان معلوم است: مردم با رغبت این نمونه‌های کلیشه‌ای فرهنگ را مصرف می‌کنند. در غرب همین را می‌گویند. ولی واقعیت این است که برنامه‌ای که توجه بیشتر مردم را به خود جلب می‌کند، می‌تواند وقت تبلیغات تجاری خود را به قیمت بالاتری بفروشد. اما در آن برنامه‌ها، انسان عادی سیگار می‌کشد، مشروبات الکلی می‌خورد و حتی مواد مخدر مصرف می‌کند. خوشبختانه، تبلیغ این کالاها ممنوع است. شاید وقت آن رسیده باشد که زمان پخش برنامه‌های ضدفرهنگی غربی هم محدود شود؟ (خوشبختانه، گاهی اوقات تلویزیون ما نمونه‌های ممتاز محصولات سینمایی غرب را به نمایش می‌گذارد).

من که آمریکاشناس هستم و طی مدت زیادی فرهنگ آمریکا را مطالعه می‌کردم، کلمات «ستادس ترکل»، نویسنده دو کتاب «کار» و «آرزوهای ازدست‌رفته و حاصل شده آمریکایی» را بخاطر می‌آورم. وی از قول صدها آمریکایی این کلمات را یادداشت کرد: «در روزهایی که کشور به دوراهی می‌رسد، باید از مردم پرسید که آنها کجا می‌خواهند بروند، چه آرزویی، چه امیدهایی دارند؟ در عین حال باید یادآوری کرد که تنها از طریق کار می‌توان به این هدف دست یافت. باید همین انسان زحمتکش را قهرمان ملی کرد».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی